

من خواهرت نیستی؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۰۷,۰۹,۱۲:۲۱]

[In reply to من خواهرت نیستی؟!/تاوان خیانت]

#پارت_۱۶۰

در و دیوار و وسایل رو گرد گیری کردم و بعد به جون مبل
ها افتادم و با نفس نفس زدن جا به

جاشون کردم و تمام وسایل رو سر جاش چیدم. به طرف
آشپزخونه رفتم با سطل آب و تی

برگشتم و ایندفعه به جون کف افتادم تا برقش بندازم.

بعد یکی دوساعت کار کردم، حال درخشید و تمیز شد.
بادکنک ها رو باد کردم و با همون یه ذره وسایل هایی که

خریده بودم خونه رو تزئین کردم. دیگه وقت درست

کردن لازانیای خوشمزم شده بود.

مواد گوشیتش رو سریع درست کردم و ورقه ها رو هم

آماده کردم و لایه لایه چیدم و روش رو پر پنیر کردم،

همونجوری که جفتمون دوست داشتیم. توی فر گذاشتم
و ایندفعه با جون

کندن آشپزخونه رو مرتب کردم و با کمری خمیده به
طرف اتاق خواب رفتم و وارد حموم شدم.

پام رو که داخل وان گذاشتم آروم سر خوردم و دراز
کشیدم.

-آخیش دیگه کمرم گرفته بود.

برای چند دقیقه نسبتا طولانی چشمام رو بستم و توی
آب ریلکس کردم، داشت دیر می شد

که برخلاف میلیم از وان دل کندم و زیر دوش رفتم. موها و
بدنم رو شستم و دوش رو بستم.

با حوله تند بدنم رو خشک کردم و تن پوشم رو پوشیدم،
واقعا دلم نمی خواست سرما بخورم

و حالم بد بشه.

روی صندلی میزآرایشم نشستم و موهام رو سشوار
کشیدم و با بابلیس فر درشت کردم و از

دیدن چهره جدیدم لبخندی زدم. آرایش ملایم ولی
کاملی کردم و بیشتر روی خط چشمم کار
کردم و با ظرافت تمام کشیدمش.

لباسی که آماده کرده بودم یه ماکسی کوتاه دوبنده بود و
یقه حالت دار بازی داشت. عطر

رو به گردن و مچم زدم جعبه کادوش رو برداشتم و
سریع توی هال رفتم و جعبشو پشت کوسن مبل، جایی
که می خواستم بنشونمش قایم کردم. نگاهی به ساعت
کردم.

-ای وای الان میاد.

-اوم فکر کنم اومدم.

جیغی کشیدم و سریع برگشتم به عقب که ساشا رو با
نیش باز پشت سرم دیدم.

-ساشا!...

بلند خندید و محکم بغلم کرد. با قهر مشتتم رو توی سینه
اش کوبوندم که گفت:

-قربون خانم کوچولوم برم که می خواست سوپرایزم کنه.

-چرا زنگ درو نزدی، برنامه هام بهم خورد اه.

-فدات بشم که من برام برنامه ریختی، باور کن الانم کلی سوپرازم کردی کلا تولدم یادم نبود، بعدم فکر کردم خوابی نخواستم بیدارت کنم.

لبخند دندون نمایی زدم و از گردنش آویزون شدم و گفتم:

-تولدت مبارک.

خندید و بوس محکمی روی لبام زد و عقب کشید.

-حالا تا بری لباس هاتو عوض کنی منم کیک رو میارم.

-کیکم خریدی؟

جوری چشماش برق زد که خندیدم و گفتم:

-مگه تولد بدون کیکم میشه؟

#من_خواهت_نیستم

من خواهت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۰۷,۱۱,۰۴:۲۱]

[In reply to من خواهت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت_۱۶۱

نوچی گفت و به طرف اتاقش رفت، منم سریع وارد
آشپزخونه شدم و نگاهی به غدام انداختم
که بازم جا داشت برای طلایی شدن. کیک رو از یخچال
در آوردم و روی میزی که تزیین کرده بودم گذاشتم و
آهنگ رو از باندهای تلویزون پخش کردم و شمع ها رو
روشن کردم و تو یه حرکت سریع پریدم چراغ ها رو
خاموش کردم و بمب شادی رو برداشتم و منتظر ساشا
شدم.

تا در اتاقش رو باز کرد و بیرون اومد بمب شادی رو تو
صورتش ترکوندم و بلند گفتم:

- تولدت مبارک.

بدبخت از صدای بلندش ترسید و جا خورد که بلند
خندیدم.

- روشا می کشمت.

جیغی زدم و به طرف ته سالن دویدم که ساشا هم دنبالم
کرد و تو گوشه سالن گیرم انداخت و بلندم کرد و روی
دوشش انداختم. هینی کشیدم و دست و پا زدم.

- بزارم پایین ساشا.

خندید و به طرف مبل ها رفت و نشست روش، من رو هم
روی پاهاش نشوند و محکم گرفتم.

- رو مبل میشینم منم.

- نخیر شما امشب جاتون اینجاست.

- خب چه جوری می خوای شمع ها رو فوت کنی، همیشه
ساشا.

با تخسی ابروهایش رو بالا انداخت و فندک رو از روی میز برداشت و شمع دو و هفت رو روشن کرد و گفت:

—آهنگ تولد رو برام بخون تا آرزو کنم.

از ذوق و خوشحالی شروع کردم با ریتم دست زدن و خوندن.

—تولدت مبارک، تولدت مبارک... تولد تولد تولد،

تولدت مبارک، مبارک مبارک، تولدت

مبارک...

—بیا بندازیم امشب یه عکس یادگاری، همین شب که

شکفتی مثل گل بهاری...

با خوندن ساشا، زدم زیر خنده که اونم بلند زد زیر خنده

و گفت:

—بدو گل بوسه رو بده ببینم.

چشم غره ای بهش رفتم و به شمع ها اشاره کردم:

—دارن آب میشن، آرزو کردی؟

سرش رو تکون داد و خم شد و منم با خودش خم کرد و
گفت:

-دوتایی فوت کنیم.

سریع تایید کردم و همزمان باهم شمع ها رو فوت کردیم
و من تند تند برایش دست زدم.

-تولدت مبارک عشقم.

یه دفعه خشکش زد و من با بدجنسی نیشم رو باز کردم،
بعد یه ماه بالاخره بهش گفته بودم:

«عشقم»

دستش رو پشت گردنم گذاشت و تو یه حرکت لباش رو
روی لبام گذاشت و محکم بهم فشار

داد بدون اینکه حرکتی بده. بعد چند دقیقه مک آرومی
بهش زدم و عقب کشیدم.

-عاشقتم دختر، عاشقتم...

#من_خواهت_نیستم